

بژاندارمیری در موارد تصرف عدوانی و رفع مزاحمت و بخشداران بعنوان مأمور صلح در موارد دیگر :

جالب تر اینکه در محیط دستگاه دادگستری با تشکیل دادگاههای دیوان کیفر و اختیاراتی افراط آمیز برای دادستان و بازپرسان آن و قوانین خاصی که حوزه آن شامل تمام کشور است دادگستری خاص دیگری ایجاد شده است و قوانین دعاوی املاک و اگذاری هم بنوبه خود هیئت های دیگری بوجود آورده است . همچنین هیئت های تعدیل مال الاجاره ها و سرآمد عیوب این سازمانهای ابتکاری آنکه از نظارت عامه و کامله دیوان کشور محروم میباشند .

البته نمیتوان گفت که برای تشکیل این همه دادگاههای اختصاصی جهات عقلانی و منظور شرعی وجود ندارد ولی باید دانست که آن جهات هرچه باشد بهیچ وجه مجوز تخلف از اصول قانون اساسی و تضعیف اقتدار قوه قضائیه و تجزیه دستگاه دادگستری نخواهد بود و با اصلاحاتی بسهولت ممکن است هرجهت و منظوری را در این باب تضمین و تأمین نمود . درآینده این راه را نشان خواهیم داد .

ژوئیه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ارسال خلعت بری

نظری بقوانین دیوان کیفر کارمندان دولت

(بقیه)

در شماره پیش انتقاداتی نسبت بقوانین دیوان کیفر کارمندان دولت بعمل آمد و اینک دنباله آن از نظر خوانندگان مجله کانون میگذرد . هر چند محتاج بتوضیح نیست اما چون یکی از خوانندگان مجله تصور نموده هدف این مقاله انتقاد از خود دیوان کیفر کارمندان دولت است لذا توضیح

میدهم که مقصود از مقاله سابق و این مقاله انتقاد از قوانین دیوان کیفر کارمندان دولت است و نویسنده اصلاح قوانین مزبور را در مواردیکه تذکر داده و میدهم لازم میدانم .

۱ - يك مسئله بسیار قابل توجه در قوانین دیوان کیفر ماده واحده ذیل است (راجع بتجدید نظر در دیوان جزای عمال دولت در صورت نقض رئیس دیوان جزا دوسیه را یکی از شعب دیوان مزبور غیر از هیئت حاکمه اول رجوع مینماید و آن شعبه هیئت تجدید نظر را تشکیل خواهد داد . موضوع رسیدگی شعبه منحصر خواهد بود بموضوع یا موضوعاتی که موجب نقض در تمیز بوده است . حکم این هیئت قابل تمیز نیست .)

اولا - احکامی که از محاکم جنحه استیناف و محکمه جنائی صادر میگردد پس از نقض در دیوان کشور تمام موضوعات آن حکم مجدداً قابل رسیدگی است در صورتیکه قانون دیوان کیفر موضوع رسیدگی را حصر بر موضوع موجب نقض نموده است برای این استثناء از قاعده کلی هیچ منطقی بنظر نمیرسد بلکه پس از نقض حکم در دیوان کشور حق است مجدداً بتمام پرونده رسیدگی شود و این رسیدگی ثانوی کامل تر خواهد بود و بهتر حق متهم را حفظ خواهد نمود .

ثانیاً - بعد از نقض حکم محکمه جنائی و استیناف بوسیله دیوان کشور حکم محکمه دیگری که مجدداً رسیدگی میکند قابل استدعای تمیز است و لذا اگر محکمه جنائی یا استیناف تخلفی از جهت قوانین یا اصول رسیدگی کند رسیدگی مجدد تمیزی حق متهم را حفظ خواهد نمود .

دیوان کشور يك حق نظارتی از جهت حفظ قوانین و رعایت اصول رسیدگی دارد و هر فردی حق دارد از دیوان کشور برای این منظور استفتاء کند و دو خاصیت در این امر موجود است یکی حفظ حقوق افراد و دیگر حفظ قوانین و اصول و چون محاکم عادی بالاخره ناچار به تبعیت از نظر دیوان کشوراند دیوان کشور اجراء قوانین و اصول را با حقی که دارد تضمین خواهد نمود ولی در مورد دعاوی مربوط بادیوان کیفر بعد از نقض حق مراجعه مجدد بادیوان کشور سلب گردیده و در حقیقت افراد از توسل بعالمی ترین مرجع

قضائی محروم شده اند و هرگاه دیوان کیفر در موردی مرتکب اشتباه شود برای افرادی که طبق قوانین اختصاصی دیوان کیفر محاکمه میشوند راه مراجعه بدیوان کشور بسته شده است. محاکم دیوان کیفر هم بعد از نقض حکم خود را ملزم بقبول نظر دیوان کشور نمیدانند و خود من بیاد دارم که در سال ۱۳۱۵ بعد از نقض حکم از دیوان کشور یکی از محاکم دیوان کیفر نظر سابق خود را بر خلاف نظر دیوان کشور تأیید نمود. بنظر اینجانب مسلماً باید قانون در این مورد اصلاح و همان قاعده معمول در محاکم عمومی در دیوان کیفر نیز اجراء شود تا پس از صدور حکم بعد از نقض هم هر کسی بتواند بدیوان کشور متوسل گردد.

۲ - قانون بدادستان دیوان کیفر کارمندان دولت حق میدهد که از هر حکمی تقاضای رسیدگی ماهوی از دیوان کشور بکنند ولی بمتهمین این حق را نداده است. بنظر اینجانب این یک تبعیض بلاجهتی است و در این مورد هم بین دادستان و متهم نباید فرقی باشد دادستان دیوان کیفر دارای اختیارات موسعی است و با آن اختیارات پرونده را تشکیل میدهد و بمحکمه میآورد لی پس از آوردن پرونده بمحکمه باید طرفین از هر جهت مساوی باشند زیرا اگر تصور میرود محکمه نکانی را که مورد نظر دادستان بوده رعایت نکند همان فرض در باره متهم نیز صادق است و متهم شاید با حق تقاضای رسیدگی ماهوی بتواند اشتباه محکمه را جبران نماید.

۳ - بموجب قانون دیوان کیفر و کیلی که وکالت متهم را قبول کرده یا از طرف رئیس محکمه برای مدافعه معین شده حق استعفا ندارد والا از وکالت در عدلیه محروم خواهد شد. مگر اینکه استعفا در نتیجه فرس ماژور (حوادث غیر مترقبه و فوق قدرت) واقع شده باشد عدم حضور در ساعت مقرر برای تشکیل جلسه یا عدم مدافعه در جلسه در حکم استعفا است.

هر چند در مورد وکلاییکه از طرف محکمه تسخیر میشوند این قانون بسیار شدید است و عدم حضور و کلاء مزبور در محکمه باید رسیدگی شود چه عدم حضور ممکن است در اثر عذر موجه باشد ولی در مورد وکلاییکه تسخیری نیستند معلوم نیست منطق این شدت عمل چیست اگر و کیلی بعد از

مطالعه پرونده نتواند خود را حاضر برای دفاع کند و بمحکمه و موکل خود حاضر نبودن خود را برای محاکمه اعلام نماید بجه مناسب باید محروم الوکاله شود. آیا جز این است که وکیل از حق الوکاله در این مورد محروم میشود پس وقتی از جهت مادی استعفا برای وکیل ضرر دارد باید در نظر گرفت جهاتی وجود دارد که وکیل نمیخواهد در آن پرونده دفاع کند و نباید در چنین موقعی از وکیل سلب آزادی نمود زیرا برای متهم تعیین وکیل دیگری مقدور است و خود محکمه هم میتواند در هر موقعی برای متهم تعیین وکیل کند. چنانچه در محاکم جنائی اتفاق میافتد که وکیلی پس از قبول وکالت استعفا میکند و محکمه بمتهم استعفاء وکیل را اعلام و متهم وکیل دیگری انتخاب مینماید.

۴ - در موردیکه محکمه دیوان کیفر کارمندان دولت بعلت کامل نبودن عضو تشکیل نمیگردد حق داده شده که باز پرس های دیوان کیفر بجسای عضو غائب برای شرکت در محاکمه دعوت شود. این نکته نیز بنظر اینجانب قابل توجه است زیرا با آنکه در دیوان کیفر باز پرس هایی سابقه دار و قابل اعتماد و فهمیمی را میشناسیم معذالك باید توجه داشت که محاکم دیوان کیفر و استیناف در عرض یکدیگر اند و کسیکه در محکمه دیوان کیفر قضاوت میکند باید سابقه قضاوت در محاکم را داشته باشد و کسیکه سابقه قضاوت ندارد نه فقط با مستشارهای دیگر محکمه مساوی نخواهد بود و ممکن است عقیده آنها را به آسانی قبول کند بلکه در نتیجه نداشتن تجربه در امر قضاوت امکان دارد نتواند وظیفه را که حقاً يك مستشار دیوان کیفر برعهده دارد بخوبی انجام دهد.

بعلاوه چون باز پرس ها عادتاً بحکم وظیفه که دارند مقید بکشف جرم و تحقیق بر علیه متهم میباشند و این امر با قضاوت که لازمه اش رعایت بیطرفی و جنبه ارفاق بمتهم است غالباً سازگار نیست حقاً شایسته است باز پرس ها مدتی بامر قضاوت اشتغال ورزند و سپس در محکمه دیوان کیفر که در عرض محکمه استیناف است شرکت نمایند.

بحث ما در این مقام اصولی است و اصولاً معتقدیم محکمه دیوان کیفر باید دارای عده مستشار کافی باشد که احتیاجی بدعوت باز پرس نباشد و اگر

هم محکمه ناقص باشد حق این است که از مستشاران استیناف بتعیین رئیس کل استیناف برای تکمیل محکمه دعوت بعمل آید تا اعضاء تشکیل دهنده محکمه در عرض هم باشند .
 البته در دیوان کیفر بازپرس هائی وجود دارند که هر گاه در محکمه شرکت کنند شایسته قضاوت خواهند بود ولی معلوم نیست در هر محکمه و هر موردی از وجود آنها استفاده شود .

ترجمه مهدی ملکی

شغل و کالت

(بقیه)

قسمت اول . احراز شغل و کالت

تعریف . اصولاً وکیل بکسی اطلاق میشود که شغلش طرح و دفاع دعوا در دادگستری است ولی این تعریف کامل نبوده و صحیح نیست چه در واقع شامل عمل مشاوره یا اصلاح ذات‌البین که جزو امور مربوطه بوکیل بوده و مکمل دفاع یا طرح دعوی میباشد نمیگردد .

بعلاوه با این تعریف تفاوت بین وکیل و نماینده قانونی (avoué) معلوم نشده و شامل وظیفه نمایندگی وکیل در مقابل دادگاههای استثنائی از قبیل دادگاه تجارت . دادگاه بخش . و شورای کار . نمیشود .

برای اینکه با تطبیق بامقررات فعلی بتوان تعریف جامعی برای وکیل بدست آورد باید گفت هرلیسانسیه حقوقی که پس از انجام مراسم تحلیف نامش در یکی از کانونهای وکلا ثبت و شغلش شامل مشورت . اصلاح . طرح دعوی یا دفاع از دعاوی باشد که اصولاً و عملاً بعنوان تعاون موکل و استثنائاً بسمت نمایندگی او دخالت نماید وکیل است .